

نیروی نظامی
عشایر در ایران

و ممالک همجوار در دوره اسلامی



ویراسته کورت فرانتس و ولفگانگ هولتسوارت

ترجمه حسن افشار

نیروی نظامی عشایر در ایران
و ممالک همجوار در دورهٔ اسلامی

عنوان و نام پدیدآور: نیروی نظامی عشایر در ایران و ممالک همجوار در دوره اسلامی/ ویراسته کورت فرانتس، ولفگانگ هولتسوارت؛ ترجمه حسن افشار.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۴۳۹ ص: مصور (رنگی)، نقشه.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۵۹-۰

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Nomad military power in Iran and adjacent areas in the Islamic period, 2015

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: ایلات و عشایر — ایران — تاریخ

موضوع: Nomads -- Iran -- History

موضوع: ایران — نیروهای مسلح

موضوع: Iran -- Armed forces

موضوع: ایران — تاریخ نظامی

موضوع: Iran -- History, Military

موضوع: ایران — سیاست نظامی

موضوع: Iran -- Military policy

شناسه افزوده: فرانتس، کورت، ویراستار

شناسه افزوده: Franz, Kurt

شناسه افزوده: هولتسوارت، ولفگانگ، ویراستار

شناسه افزوده: Holzwarth, Wolfgang

شناسه افزوده: افشار، حسن، ۱۳۳۲، مترجم

رده‌بندی کنگره: DSR ۶۹

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۹۷

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۰۱۷۰۸۵

فیروی نظامی عشایر در ایران و ممالک همجوار در دوره اسلامی

ویراسته کورت فرانتس
و ولفگانگ هولتسوارت

ترجمه حسن افشار



این کتاب ترجمه‌ای است از:

***Nomad Military Power
in Iran and Adjacent Areas in the Islamic Period***
Edited by Kurt Franz and Wolfgang Holzwarth
Wiesbaden, 2015



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

ویراسته کورت فرانتس و

ولفگانگ هولتسوارت

نیروی نظامی عشایر در ایران

و ممالک همجوار در دوره اسلامی

ترجمه حسن افشار

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۱

چاپ پارمیدا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۵۹-۰

ISBN: 978-622-04-0459-0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

- ۷ فهرست کوتاه‌نوشت‌ها
- ۹ فهرست نویسنده‌گان
- ۱۱ پیشگفتار
- ۲۱ عشایر و ارتش‌های منطقه‌ای در خاورمیانه
بناتریس فوربز منز
- ۵۳ بادیه‌نشینان و دولت‌ها: زمینه‌یابی جنگ‌های مغول و مملوک در درازنای تاریخ
کورت فرانتس
- ۱۴۳ وداع با ترکمان‌ها؟ جایگاه نظامی عشایر در ایران سلجوقی به بعد
دیوید دوراند-گدی
- کیان از کیان بهره‌برمی‌گیرند؟ ملاحظاتی درباره‌ی سیاست خوارزمشاهیان در مورد
- ۱۷۵ عشایر، ۱۱۵۰-۱۲۰۰ م
بورگن پاؤل
- ۱۹۵ آفت‌های جنگ و هنرهای صلح: تصویرپردازی نبردها در کتاب‌های خطی فارسی
چارلز ملویل
- ۲۳۷ ابن خلدون درباره‌ی مغولان و قدرت نظامی آنان
زوون آمیتای
- ۲۵۷ ارتش تیمور در نبرد آنکارا/آنگوریّه
میکله برناردینی
- ۲۸۳ رزم‌آوری به کمک قزلباشان: مقدماتی درباره‌ی جنگ‌های صفویان
جورجو روتا
- ۲۹۹ دوست یا دشمن؟ ترکمان‌های یموت و دولت نوپای قاجار
ایرنه اشتایدر
- ۳۲۷ ارتش بخارا و نیروی نظامی ازبک، ۱۶۷۰-۱۸۷۰: سازگاری با میراث فتوحات عشایر
ولفگانگ هولتسوارت
- ۴۱۷ نمایه

فهرست کوتاه نوشتها

- DİA* *Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi*. 44 vols. Istanbul, 1988-2013.
- EP* *The Encyclopaedia of Islam*. New ed. 12 vols and index vol. Leiden; London, 1960-2009.
- Elr* *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater. 15 vols to date. London, 1985-98; Costa Mesa, Calif., 1992-98; New York, 1999—
- h. *hijrî*, after the Hijra (lunar calendar).
- h.sh. *hijrî shamsî*, after the Hijra (Iranian solar calendar, from 1925).
- İA* *İslâm Ansiklopedisi: İslâm âlemi tarih, coğrafya, etnografya ve biyografya lugati*. 13 vols. Istanbul, 1940-88.

فهرست نویسندگان

رُون آمیتای

مؤسسه مطالعات آسیایی و آفریقایی، دانشگاه عبری اورشلیم

میکله برناردینی

دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه ناپل

دیوید دورانددگی

پژوهشگر مستقل، تهران

کورت فرانتس

مؤسسه آسیایی-شرقی، دانشگاه ابرهارد کارلس، توینگن

ولفگانگ هولتسوارت

مؤسسه شرقی، دانشگاه مارتین لوتر، هاله-ویتنبرگ؛

مؤسسه انسان‌شناسی اجتماعی ماکس پلانک، هاله

بئاتریس فوربز منز

دانشکده تاریخ دانشگاه تافتس، مدفورد، ماساچوست

چارلز ملویل

دانشکده مطالعات آسیا و خاورمیانه، دانشگاه کمبریج

یورگن پاؤل

مؤسسه شرقی، دانشگاه مارتین لوتر، هاله-ویتنبرگ

جورجو روتا

بنیاد مطالعات ایرانی فرهنگستان علوم اتریش، وین

ایرنه اشنایدر

سمینار مطالعات عربی، دانشگاه گنورگ آوگوست، گوتینگن

پیشگفتار

عشایر از مهم‌ترین منابع نیروی انسانی نظامی در دوران بس بلندی از تاریخ در بخش‌های بزرگی از اوراسیا بودند. اثر حاضر دربرگیرنده مطالعاتی است همه درباره منطقه‌ای بس کوچک‌تر، ولی باز بزرگ، در دوره‌ای بس کوتاه‌تر، اما هنوز بسیار بلند: ایران و برخی نواحی مجاور از حدود سال ۱۰۰۰ تا حدود سال ۱۸۷۰ میلادی. شیوه تولید در این منطقه بیشتر آمیزه‌ای از کشاورزی و دامداری است. فرارودان/ماوراءالنهر، ایران امروزی، افغانستان، آذربایجان، آناتولی/آسیای صغیر، و آن نقاطی از هلال حاصلخیز که جمعیت ترکمنانشان مؤلفه مهمی در کنار بادیه‌نشینان عرب بودند این جهان ترک و ایرانی را تشکیل می‌دادند. نواحی دیگری مانند جهان ترک و مغول دشت‌های اوراسیا از یک سو و شبه‌جزیره عربستان/حجاز، با مصر و جهان عرب و بربر شمال آفریقا، از سوی دیگر، مستقیماً در مقاله‌های این کتاب مطرح نمی‌شوند و احتمالاً تصویر متفاوتی ارائه خواهند داد. دوره مورد بحث ما برخی سده‌هایی را در بر می‌گیرد که نیروی نظامی عشایر در اوج خود بود. شاهنشاهی‌های سلجوقی، مغول و تیموری در این دوره می‌گنجند. آغازگرش پیدایش دودمان‌های ترک در جهان ایرانی و خاندان‌های نجیب‌زادگان آزاده در دشت‌هاست (متمایز از خاندان‌های ترکی که پیشینه نظامی-غلامی داشتند) و پایان‌بخشش هنگامی که دولت‌ها و پادشاهی‌های یک‌جانشین مدرن، با تجهیز به سلاح‌های گرم و ارتش‌های ثابت، دیگر برای جنگ‌ها نیازی به عشایر نداشتند.

نیروی انسانی نظامی از باارزش‌ترین دارایی‌ها در جنگ قدرت بود و کسانی که قادر به گردآوری جنگاوران فراوان بودند به منبعی ضروری دسترسی داشتند. پس این مسئله که چه کسی بر چه نوعی از نیروی انسانی نظامی سیطره داشت محور تحلیل تاریخی ما را تشکیل می‌دهد. نویسندگان مقاله‌های اثر حاضر در این گزاره هم‌داستان‌اند که سیطره بر نیروی انسانی نظامی، انحصاری دولتی نبود و این‌که افزون بر دولت‌ها (یا بلکه پادشاه یا فرمانروای عالی) گروه‌هایی قابل شناسایی‌اند که ذخایری

از نیروی انسانی نظامی کمابیش مهم در اختیار داشتند. از این روی، مقاله‌ها در واقع مطالعاتی است دربارهٔ روابط قدرت بین سران فرادست و سران فرودست، قدرتمندان محلی، رهبران عشایر (ولو بتوانیم یا نتوانیم نامشان را رئیسان قبایل بگذاریم) و دیگران. در موارد بسیاری، سلطان نمی‌تواند به‌سادگی مسلم بگیرد که این رهبران به خواسته‌اش پاسخ می‌دهند، ولی حمایت نظامی قابل مذاکره است و، علی‌القاعده مانند همهٔ مذاکره‌ها، هر طرفی دستور کار خود را دارد.

بدین‌سان ارتش‌های شاهنشاهی ترکیب‌هایی بودند که از مذاکره‌ها شکل می‌گرفتند. بئاتریس منز از اجزای ثابت ارتش‌های شاهنشاهی می‌نویسد که پادشاهانشان بدون این اجزا فقط عشایر را در اختیار داشتند. از سلجوقیان تا تیموریان، نمونه‌های بسیاری داریم که یک ارباب محلی در گروه مهمی از رزمندگان عشایر نفوذ دارد و آن‌ها را در اختیار ارتش شاهنشاهی می‌گذارد. کورت فرانتس مقاله‌اش را با واکاوی کشمکش ایلخانان و مملوکان بر سر شام آغاز می‌کند. مملوکان به متحدان بادیه‌نشین خود وابسته می‌شوند و رسماً رهبرانشان را با خود همراه می‌کنند، اما سرانجام شکست می‌خورند: بادیه‌نشینان با تغییر طرفیت مکررشان شروع به بهره‌گیری از الگوی سه‌جانبهٔ روابط می‌کنند. سپس این تحول در چارچوب بلندمدت تقابل بادیه‌نشینان با دولت در کل دوران اسلامی بررسی می‌شود. فرانتس ادعا می‌کند که درگیری صحرا در کشاکش ارضی دولت‌های متخاصم، نوعی بنیادین از مواجههٔ مکانی را تشکیل می‌داد که بادیه‌نشینان با سیاست آونگی خود به‌خوبی از آن سود می‌جستند.

دیوید دوراند-گدی به سلجوقیان و پیروان ترکمان آن‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که طوایف ترکمان نقشی بس بزرگ‌تر از آنی که تاکنون در پژوهش‌ها فرض شده است داشته‌اند: پشتیبانی آن‌ها از شورشیان، که اکثراً امیران سلجوقی بودند، جای تردید باقی نمی‌گذارد که رهبران ترکمان همواره دستور کار خود را داشته‌اند. حمایت ترکمان‌ها ضروری بود، چه اینان تنها نیروی انسانی نظامی مهم در بیرون از ارتش شاهنشاهی بودند، ارتشی که هسته‌اش را غلامان جنگی تشکیل می‌دادند؛ و سران ترکمان می‌دانستند منبعی که در اختیار داشتند چه اندازه مهم بود. در مقالهٔ یورگن پاؤل، وزن نسبی دو طرف، شاه (یا شاه بعد از این) و خان، به نظر برابرتر می‌آید؛ و اتحاد نسبی ظاهراً ابزار مهمی در دست خوارزمشاهیان برای جلب حمایت عشایر قپچاق است؛ پس سران قپچاق صرفاً فرمانبردار نبودند.

میکله برناردینی به فصل سرنوشت‌سازی از تاریخ خاورمیانه در اواخر سده‌های میانه چشم می‌دوزد: نبرد آنکارا. او به‌خوبی نشان می‌دهد که تیمور موفق شد طرف‌های متفاوت بسیاری را جذب ارتش خود کند: چیزی بیشتر از موفقیت موفق نمی‌شود.* نه‌تنها حاکمان محلی (بیگ‌ها) که اندکی پیش‌تر عنوان بیگی خود را به عثمانیان باخته بودند، بلکه رهبران دیگری هم که تاکنون مستقل مانده بودند، به تیمور پیوستند. جورجی روتا به دوره صفوی می‌پردازد و نشان می‌دهد که شاهان صفوی ناچار بودند با خصوصیات نامتعارف قزلباشان کنار بیایند. یکی از این خصوصیات آن‌ها ایدئولوژی نامتعارفشان بود که اخلاق نظامی را با تشیعی افراطی ترکیب می‌کرد.

ایزنه شنایدر به کندوکاو در برهه‌ای از اوایل تاریخ سلسله قاجار، که ترکمان‌تبار بود، و روابطش با ترکمان‌های یموت، که تا این زمان متحدش بودند، می‌پردازد. در این برهه، هم‌پیمانی ایشان پایان می‌گیرد و در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. دوران‌گذری بر این باور است که سلجوقیان هرگز با هم‌پیمانان ترکمان خویش چنین رودررو قرار نگرفته‌اند. شنایدر نمی‌گوید که نیروی نظامی عشایر در چه زمان و به چه شکلی کاهش یافت، هرچند این تحول احتمالاً از اواخر سده ۱۸ م در ایران آغاز شده بود، و شاید از این روی بود که نخستین شاهان قاجار توانستند کاملاً از هم‌پیمانان ترکمان خود فاصله بگیرند. این روند دست‌مایهٔ ولفگانگ هولتسوارت است که مواضع سیاسی و نظامی جنگاوران ازبک را در خانات یا امارت بخارا از اواخر سده ۱۷ م تا اواخر سده ۱۹ م دنبال می‌کند. به نظر می‌رسد که نخستین چنگیزیان و سپس حاکمان منغیت ناچار بوده‌اند برای جلب حمایت نظامی مذاکره کنند و سران قبایل ازبک و جنگاورانشان به‌آسانی تن به کاری نمی‌داده‌اند که خود در آن ذی‌نفع نبوده‌اند.

حسب این پیمان‌ها چه بود؟ این مسئله دیگری است که در چند مقالهٔ مجلد حاضر بررسی شده. رُون آمیتای آن را به زبان ابن خلدون می‌پرسد: آیا جستجوی چیزی مانند «عصبیت» ابن خلدون، همبستگی گروهی، روحیهٔ جمعی، در جهان ترک و ایرانی بیهوده نیست؟ بحث ایلخانیان، شاهان چنگیزی ایران، با «چرا»ی شکاکانه‌ای به پایان می‌رسد. با این حال، آمیتای یادآوری می‌کند «رسالت آسمانی» یا مقدر فتح دنیا، که سران مغول برای خود قایل بودند، شاید بی‌تأثیر نبوده است. مردمی که این رسالت را می‌پذیرفتند و به حاکمیت چنگیزیان گردن می‌نهادند در «ایل»، که همانا شاهنشاهی چنگیزیان مغول بود، پذیرفته می‌شدند. منز و برناردینی به چیزی می‌پردازند که به

* مثلی است فرانسوی به این معنی که هر موفقیتی راه را برای موفقیت‌های بعدی هموار می‌کند. — م.

«ایل» در دوره تیموری نزدیک است (این واژه بارها در رخداندنامه‌های تیموری به کار می‌رود، ولی بیشتر در معنای جمع): اتحادهایی هم که در حکومت آهنین تیمور شکل می‌گیرد با ارجاع آگاهانه به شیوه چنگیزیان «ایل» نامیده می‌شود. در حالی که مفهوم «ایل» در ابتدا دلالت بر صلح بین هم‌پیمانان داشت، بعدها مترادف با «جمع قبایل» شد. در مقاله‌اشنایدر، مفهوم «ایل» به صورت «ایلیت» — ایل بودن، اتحاد قبایل — به کار می‌رود که ظاهراً دلالت بر قوای متحد قاجار در اوایل می‌کند، یعنی همه کسانی که ادعای پادشاهی قاجارها را می‌پذیرفتند و در تسخیر ایران در زیر پرچم قاجاریه شرکت می‌جستند. در برهه‌ای، چنان‌که در بالا گفته شد، ترکمان‌های یموت در بیرون از این اتحادیه دیده شده‌اند. در بخارای اواخر عهد چنگیزیان و اوایل عصر منغیت، واژه ترکمان «ایلی» هنوز دلالت بر «تسلیم به حاکم» دارد، اما «ایل» به معنی قلمرو حاکم به کار نمی‌رود، بلکه به «جمع قبایل (عشایر)» اطلاق می‌شود. از مقاله هولتسوارت برمی‌آید که محبوبیت کاهنده چنگیزیان دیگر برای انعقاد پیوند کارسازی بین شاهان و رهبران ازبک از یک سو و منغیت‌های غیرچنگیزی از سوی دیگر کفایت نمی‌کرد؛ و هرچه آن‌ها می‌کوشیدند، نمی‌توانستند چیزی از قماش محبوبیت برای چنگیزیان دست‌وپا کنند. در مورد خاورمیانه در دوره مملوکان، فرانتس می‌نویسد خدمات جانبی بادیه‌نشین‌ها چندان ناشی از احساس همبستگی با حاکمان نبود؛ آنچه بیشتر به آن‌ها انگیزه می‌داد علاقه شجره شیخی (آل) به بهره‌مندی از این خدمات برای تبدیل به قشر اجتماعی ممتازی از رهبران و چه‌بسا اشراف زمیندار بود.

افزون بر محبوبیت شخص حاکم — یا محبوبیت موروثی در بازماندگانش — که منجر مشترکی برای ایجاد اتحادهای وسیع کشوری بود، که همه رهبران را اعم از کوچ‌نشین و یک‌جانشین در بر می‌گرفت، دین هم عامل دیگری بود که می‌توانست حکم چسب این اتحادها را پیدا کند. این دست‌مایه زمینه مقاله جورجو روتباست. او نشان می‌دهد که پس از کمتر از یک سده پس از دوران صفویه به‌سختی می‌شد ترکمان‌های قزلباش را بسیج کرد. حلقه پیوند شاهان صفوی با این ترکمان‌ها در ابتدا تشیعی افراطی بود، ولی با گذشت زمان برای صفویه دشوار شد که از جایگاه خود در مقام پیشوایان بی‌چون‌وچرا برای به‌کارگیری نیروی انسانی قزلباش بهره‌برداری کنند. وانگهی، ایدئولوژی سلحشوران‌های روزبه‌روز محسوس‌تر به چشم می‌آمد و گروه‌های قزلباش در نبردها و جاهای دیگر مستقلاً برای خود تصمیم‌گیری می‌کردند. در موارد دیگر، به‌ویژه در دوران پیش از مغول، وضع چندان روشن نیست. دورانِ گدی

نمی‌گوید که سوای هشداری نظام‌الملک چه چیز دیگری پیوند سلجوق و ترکمان را حفظ می‌کرد. نظام‌الملک به سلجوقیان هشدار می‌داد که با ترکمان‌ها، به سبب شایستگی‌های آنان و ریشه‌های خود سلجوقیان، خوب رفتار کنند. ولی حتی اگر ببینیم که شاهان سلجوقی با سران ترکمان محترمانه رفتار می‌کردند، هیچ پایه روشنی برای عصبیت یا ایلیت در بستر سلجوقی نمی‌یابیم. در مورد هم‌پیمان‌های قپچاق خوارزمشاهیان بی‌گمان چنین احساسی وجود ندارد: این‌جا تبار خوارزمشاهیان شاید امتیازی بوده است، زیرا پدران سردودمان آن‌ها غلامان جنگی بودند.

سلجوقیان و همچنین خاندان‌های چنگیزی (از جمله چنگیزیانی که در آسیای میانه بر ازبکان حکومت می‌کردند) و صفویان در ایران با فتوحاتشان به حکومت رسیده بودند و سپاهیان فاتح بیشتر از عشایر جنگی تشکیل می‌شدند. چنان‌که پیش از این آمد، صفویان و چنگیزیان محبوبیتی موروثی داشتند (که در سلجوقیان کمتر محسوس است). این محبوبیت رفته‌رفته رنگ باخت و از این روی آنان دربارهٔ رابطه‌شان با بازماندگان نسل اول رهبران عشایری که بخشی از لشکر فاتح بودند بارها مذاکره کردند. عشایری که در مقاله‌های دورانِ گدی، روتا و هولتسوارت می‌بینیم رسماً رعایای خاندان حاکم بودند، ولی جای پرسش دارد که این رعیتی برای آن‌ها به چه معنی بود.

در بسترهایی که برناردینی، پاول و اشنایدر به واکاوی آن‌ها می‌پردازند، کشورگشایی تازه آغاز شده یا هنوز ادامه دارد؛ و هر جا که رهبر محبوب در پیشاپیش لشکر فاتح است، هنوز سرشار از زندگی است. در مورد تیمور، که برناردینی به وی می‌پردازد، نیروی انسانی نظامی را عشایر تابع فاتح تشکیل می‌دهند، اما تمرکز بر متحدانی است که پیش‌تر تابع تیمور نبوده‌اند. اشنایدر، چنان‌که در بالا گفتیم، به بزنگاه گسست توجه می‌کند، هنگامی که یکی از متحدان اولیه پیوند می‌گسلد. در مورد خوارزمشاهیان، اتحاد در مرحلهٔ شکل‌گیری است و هنوز نمی‌توان گفت که قپچاق‌ها تابع خوارزمشاهیان بوده‌اند. شک نیست که جلب حمایت از آرمان برنده بسی آسان‌تر است. این مشاهده در پس مقالهٔ آمیتای نیز هست، همچنین این پرسش که آیا ظهور و سقوط این خاندان‌ها را می‌توان با نظریهٔ ابن خلدون توضیح داد. در این میان فرانتس می‌نویسد خاورمیانهٔ عربی زمین تا آسمان با جهان ترک و ایرانی تفاوت دارد، زیرا عشایر بادیه‌نشین با همهٔ ورزیدگی نظامی پایدارشان هرگز مانند کشورگشایان رفتار نکرده‌اند.

عشایر متحد شاه یا شریک از دید او چقدر کارایی داشته‌اند؟ رخدادهای پراکنده از حکایت عشایری که، در میدان نبرد، طرف عوض کرده‌اند. دربارهٔ تعویض طرف،

بارها پیش از پیوستن آن‌ها به نبرد، مذاکره شده است و نتیجه نبرد را رقم زده است. در واقع، دمدمی مزاجی عشایر جنگی در لشکریان شاهنشاهی باید ضرب‌المثل بوده باشد؛ از این روی می‌توان پرسید که پس چرا سران شاهنشاهی از ابتدا زحمت جلب حمایت آن‌ها را به خود می‌داده‌اند. اما این‌جا نیز باید قید و شرطی گذاشت: کارایی در درجه اول به هدف بستگی دارد؛ بی‌گمان اگر رهبر محبوب وجود می‌داشت، لشکر عشایری می‌توانست کارایی کافی از خود نشان دهد. در دوره‌های بعد بود که تعارض منافع به میان آمد. در نمونه‌هایی که دورانِ گِدی، روتا و هولتسوارت آن‌ها را بررسی کرده‌اند، جنگ‌ها بیشتر جنگ داخلی بوده‌اند، و در این بستر رهبران عشایر (همچنین رهبران شهری) به شکل چشمگیری در پی منافع خویش بوده‌اند. عشایر جنگی برای حاکمان آتی متحدان قابل‌اتکایی نبودند، ولی از آن‌جا که غالباً نیروی انسانی نظامی دیگری به اندازه وجود نداشت، و از آن‌جا که عشایر یگانه نیروی انسانی نظامی بودند که مدعیان سلطنت از عهده هزینه‌شان برمی‌آمدند، عشایر پیوسته در صحنه ظاهر می‌شوند.

نیروی نظامی عشایری چگونه به تصویر درمی‌آید؟ مقاله چارلز ملویل بیشتر درباره بازنمود بصری و متنی جنگ‌هاست تا در مورد طرق سیاسی و اجتماعی بسیج ارتش‌ها. دست‌مایه او تصورات و اقدامات عشایر جنگی است و این‌که چگونه به مرور زمان تکامل یافته‌اند. مطالعه او مبتنی بر آثار اندکی است که کمابیش بین سال‌های ۱۳۰۰ و ۱۶۰۰ بر کاغذ یا بوم آمده‌اند؛ و به این نتیجه می‌رسد که مطلقاً دوگانگی ساده‌ای در میان نظامی و غیرنظامی یا ترک و تاجیک نمی‌توان یافت. تصویرها از سنت خود پیروی می‌کردند؛ کمتر پیش می‌آمد که در نمایش رویدادها به‌راستی تصویرگر متن باشند. با این همه، رمزهای تصویری و سنت‌هایشان جدا از جامعه تکامل نمی‌یافتند: ملویل نشان می‌دهد که افزایش پیوسته چگالی زیبایی‌شناسانه ترکیب‌بندی‌ها بازتاب کاهش آهسته غلظت نظامیگری در جامعه صفوی و فرهنگ درباری در نیمه دوم سده دهم ه. ق/ شانزدهم م است. در نگاره‌های مقاله هولتسوارت، یک نقاش گورکانی* و دو نقاش ایرانی سواران ازبک را در برابر آتش فزاینده اسلحه گرم دشمنانشان به تصویر می‌کشند.

مقاله‌های کتاب حاضر در همایش‌هایی که «کانون پژوهش مشترک» (اس اف ب، SFB)

* در انگلیسی Mughal، تحریف‌شده واژه مغول (Mogul, Mongol) است و برای تیموریان یا گورکانیان هند به کار می‌رود. در این ترجمه به پیروی از سنت تاریخ‌نگاری فارسی، همه‌جا از گورکانی استفاده خواهد شد. — م.

در آلمان تحت عنوان «ناهمسانی و همبستگی» برگزار کرد شکل گرفته‌اند. همایش‌ها در زمینه تعامل طوایف کوچ‌نشین و یک‌جانشین در مناطق بایر جهان^۱ کهن بود و از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۲ در دانشگاه‌های هاله و لایپزیش برگزار شد. برتری نظامی طوایف کوچ‌نشین بر اقوام یک‌جانشین یکی از موضوع‌های اصلی پژوهش بود و اتمام این برتری در دوران مدرن یکی دیگر از آن‌ها.

همایش‌های بسیاری برای بحث در این زمینه برگزار شد. نخستین همایش، که مقاله‌اشنایدنر برآمده از آن است، ۲۹-۳۰ آوریل ۲۰۰۲ در هاله برگزار شد و کندوکاوی در باب همگرایی‌های چندگانه نیروهای نظامی عشایر و دولت‌ها بود.^۲

دومین همایش در این زمینه ۵-۶ دسامبر ۲۰۰۵ در وین برگزار شد. سازمان‌دهندگان جورجو روتا و برت فراگنر از بنیاد مطالعات ایرانی فرهنگستان علوم اتریش بودند و هزینه‌اش را بنیاد و اس‌اف‌ب با هم تأمین کردند. عنوانش «عشایر و ارتش‌های ثابت در جهان ایرانی، ۱۰۰۰-۱۸۰۰م» بود. بعضی مقاله‌های اثر حاضر برگرفته از سخنرانی‌های ایرادشده در آن همایش است و برخی دیگر در جاهای دیگر منتشر شده‌اند. دستور کار همایش این پرسش بود که ارتش در کشورها و دولت‌هایی که پیشینه آن‌ها به فتوحات عشایر برمی‌گشت چه کارکردی داشت و نقش عشایر در این بستر چه بود.

رویداد سوم ۲۱-۲۳ فوریه ۲۰۰۸ در هاله رخ داد و سازمان‌دهنده‌اش اس‌اف‌ب بود (در واقع گردآورندگان کتاب حاضر). نام آن را گذاشتند «بهره‌مندی از نیروی نظامی عشایر - هزینه و فایده: ایران و نواحی مجاور در دوران اسلامی». بنیاد تیسن اشتیفونگ در کلن سهم بزرگی در تأمین هزینه همایش داشت؛ همین‌طور بنیاد مطالعات ایرانی فرهنگستان علوم اتریش.^۳ بیشتر مقاله‌های اثر حاضر برگرفته از مقاله‌هایی است که در آن همایش ارائه شد.

نیروی انسانی نظامی عشایر، جنگ‌های شاهنشاهی‌ها و عشایر، رابطه پیچیده عشایر با دیگر منابع نیروی انسانی نظامی، پس از این همایش‌ها نیز دست‌مایه مهمی برای بسیاری از پژوهشگران اس‌اف‌ب باقی ماند؛ از این روی، مجلد حاضر نه مرحله پایانی بلکه فقط مرحله میانی پژوهش‌های اس‌اف‌ب در این زمینه را در بر می‌گیرد.

1. <http://www.nomadsed.de>.

2. *Militär und Staatlichkeit*, edited by Irene Schneider, Mitteilungen des SFB 'Differenz und Integration' 5, Halle, 2003 (also available at <http://www.nomadsed.de/en/publications/bulletin-of-the-centre/index.html#c1074>).

۳. بنگرید به:

the online conference report in *H-Soz-u-Kult* of the same year (<http://hsozkult.geschichte.hu-berlin.de/tagungsberichte/id=2193>).

همایش دیگری با همکاری مؤسسه فرهنگ شرق دانشگاه توکیو و با حمایت افزوده انجمن ژاپنی پیشبرد علم و دانشگاه توکیو ۱۲-۱۳ سپتامبر ۲۰۰۹ در توکیو برگزار شد. موضوع بحث آن این پرسش بود که آیا عشایر فاتح به‌راستی گرایش به جذب عادت‌های فرهنگی شاهنشاهی‌ها و جمعیت‌های یک‌جانشین داشتند. پاسخ‌ها بسیار متفاوت بودند: این روند را روی هم‌رفته باید کُشدار و پرتناقض شناخت. «نمونه آزمایشی» عبارت بود از رابطه حاکم ایلیاتی با زندگی شهری، بر اساس مسئله ظاهراً ساده اما واقعاً پیچیده پایگاه اجتماعی که حاکم از آن برخوردار بود.^۴

نشست پایان‌بخش فعالیت‌های اس‌اف‌ب ۱۷-۱۹ نوامبر ۲۰۱۱ تحت عنوان کلی «از شاهنشاهی‌های عشایری تا کشورگشایی‌های نئولیبرالی» در هامبورگ برگزار شد. بخش تاریخی همایش با اثر حاضر بی‌ارتباط نبود: تحت عنوان «اشرافیت عشایری در جهان شاهنشاهی‌ها» بیشتر ناظر به بستر ترک و ایرانی بود. این‌جا نیز برتری نظامی عشایر از نکته‌های پراهمیت بود و بعضی مقاله‌ها به مسئله سازمان درونی عشایر مربوط می‌شد. آیا آن‌ها تشکیلات قبیله‌ای داشتند؟ پاسخ در اکثر مقاله‌ها یک «خیر» مشروط است. روی هم‌رفته پذیرفته می‌شود که لشکرهای بزرگ کشورگشایی‌ها قبیله‌ای نبودند؛ و به نظر می‌رسد که در مواقع عادی‌تر، واحدهای جنگی نیز خودبه‌خود قبیله‌ای نبودند؛ و ظاهراً بر پایه وفاداری شخصی به رهبر، نه قبیله، شکل می‌گرفتند.^۵

قدردانی از همه کسانی که در انتشار کتاب حاضر ایفای نقش کرده‌اند وظیفه دلچسبی است. پیش از هر چیز مایلیم از نویسندگان مقاله‌ها برای شکیبایی و خویشتنداری‌شان سپاسگزاری کنیم. خوشحالیم این کتاب، که باید بسیار زودتر از این‌ها منتشر می‌شد، سرانجام بیرون آمد. سپس، مراتب امتنان خود را نثار برگزارکنندگان همایش‌ها می‌کنیم: ایرنه اشنایدر و یورگن پاؤل برای نخستین همایش در سال ۲۰۰۲، جورجو روتا و برت فراگنر برای همایش سال ۲۰۰۵ در وین و برای مهمان‌نوازی افسانه‌ای وینی‌ها، و بنیاد مطالعات ایرانی برای کمک و نرمش همیشگی‌اش. تشکر می‌کنیم از اولریکه آلبرت و فلوریان زالفلد برای کمکشان در کار ویراستاری و از چارلز ویتمر و کارول زو برای دقتشان در ویرایش فنی کتاب. و آخرین اما نه کمترین سپاسگزاری را به بنیاد پژوهشی آلمان مدیونیم که، با یازده سال پشتیبانی بی‌دریغ، پژوهش‌جانانه درباره روابط بین

4. *Turko-Mongol Rulers, Cities and City Life*, edited by David Durand-Guédy, Brill's Inner Asian Library 31, Leiden, 2013.

5. *Nomad Aristocrats in a World of Empires*, edited by Jürgen Paul, Nomaden und Sesshafte 17, Wiesbaden, 2013.

جوامع کوچ‌نشین و یک‌جانشین را ممکن ساخت و همچنین هزینه برگزاری همایش‌ها و انتشار اثر حاضر را تقبل کرد. از بابت تأمین هزینه نشست سال ۲۰۰۸ و نیز انتشار این کتاب باید از فریتس تیسن نیز سپاسگزاری کنیم.

امیدواریم نتایجی که در این اثر عرضه می‌شود یک کمک دیگر اس‌اف‌ب و دوستان و یارانش در جهان به یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخ پیشامدرن ایران و نواحی مجاورش به شمار برود.

کورت فرانتس
ولفگانگ هولتسوارت
یورگن پاؤل

عشایر و ارتش‌های منطقه‌ای در خاورمیانه

□ بثاتریس فوربز مَنز

کمابیش در همهٔ بحث‌های تاریخ خاورمیانه، جمعیت یک‌جانشین بیشتر با زندگی شهری نسبت می‌یابند و جمعیت کوچگر یعنی عشایر با فعالیت نظامی. عشایر سوارکار به مهارت‌های نظامی خویش مشهور بودند و لشکریان آن‌ها با سرعت و تحرک خود گاهی لشکرهای بس بزرگ‌تری را شکست می‌دادند. مزایای استفاده از سربازان عشایر روشن است و طبیعی به نظر می‌رسد که شاهان خاندان‌های یک‌جانشین علاقه‌مند بوده باشند سوارانی از عشایر را در ارتش‌های ثابت خود بگنجانند و عشایر بیشتری را در نیروهای ذخیرهٔ خود به کار گیرند. از اواخر روزگار عباسیان، ارتش‌های ثابت دولت‌های بزرگ را بیشتر یا عشایر تشکیل می‌دادند یا غلامان جنگی‌ای که ریشهٔ عشایری داشتند. در دوران میانی که دودمان‌هایی از صحرای اوراسیا بر حیات سیاسی حاکم شدند، الگو پررنگ‌تر شد.

فرض برتری نظامی عشایر در اندیشهٔ نویسندگان تاریخ‌های قرون وسطی و جدید باعث شده است از پدیدهٔ عکس آن غافل شوند: از سربازهای یک‌جانشین استفاده کردن فرمانروایان صحرائشینی که خود دارای ارتش‌های بزرگ عشایری بودند. استفادهٔ سلجوقیان و دیگر دودمان‌های عشایری از غلامان جنگی و سربازان دیلمی را راهی برای به دست آوردن نیروهای منضبط و کاستن از قدرت فرماندهان عشایر شناخته‌اند. یک علت دیگر استفادهٔ مخصوصاً مغولان از نیروهای یک‌جانشین را نیاز آن‌ها به کارشناسان فن محاصره دانسته‌اند. ولی استفادهٔ عشایر از سربازهای یک‌جانشین به این مورد تخصصی محدود نمی‌شد؛ آن‌ها فوج‌های پیاده و سپاهیان محلی نیز از جمعیت‌های یک‌جانشین می‌گرفتند. خوارزمشاهیان که به داشتن سواره‌نظام عشایری معروف بودند، از خراسان و غور سرباز می‌گرفتند و بسیار وابسته بدیشان بودند.^۱ هنگامی که مغولان به

1. Jackson, "Fall," 231; Juwaynī, *World-Conqueror*, 124-25, 318.

خاورمیانه رسیدند، ارتش آن‌ها سربازان پیاده هم داشت و بی‌درنگ تعدادی هم بدانان افزودند. تیمور لنگ نیز در آغاز کشورگشایی‌هایش از خراسان سرباز گرفت و در همه لشکرکشی‌هایش از ارتش‌های منطقه‌ای قلمروهای ایرانی‌اش استفاده کرد. از این روی به نظر می‌رسد استفاده از ارتش‌های مرکب از سربازان سوار و پیاده، و سربازانی از هر دو جامعه یک‌جانشین و کوچ‌نشین، رایج بود. هرچند عشایر بهترین سربازان را داشتند، کمتر پیش می‌آمد که کل ارتش از عشایر باشد.

ترکیب ارتش‌های خاورمیانه در یک بستر وسیع‌تر اهمیت محوری می‌یابد: رابطه حکومت با جامعه. تأکید بر جدایی و چه‌بسا بیگانگی ارتش‌های ثابت و نیروهای ذخیره این گمان را پدید آورده است که جمعیت یک‌جانشین از جنبه نظامی منفعل بود و نفوذ سیاسی‌اش به سیاست‌های شهری و دیوانی محدود می‌شد.^۲ حکومت و جامعه را کمابیش جدا از یکدیگر دیده‌اند؛ بیشتر در شهرهای بزرگ با یکدیگر تماس داشته‌اند، بزرگان شهری بیشتر به حیات مدنی سروسامان می‌داده‌اند و امنیت را نمایندگان نظامی حکومت تأمین می‌کرده‌اند. هاجسون آن را نظام «اعیانی-امیری» می‌نامد و حورانی از آن به عنوان سیاست‌های بزرگان شهری یاد می‌کند.^۳ من معتقد نیستم که این ساختار نادرست است، ولی گمان می‌کنم نارسا باشد. وقت آن رسیده که به ورای شهرها و فعالیت‌های مدنی اهالی آن‌ها نظر افکنیم. باید بینیم جمعیت شهرهای بزرگ و کوچک، روستاها و کوهپایه‌ها، به چه میزان در ارتش‌ها و سیاست‌های مناطق وسیع‌تر و دولت مرکزی حضور داشتند.

موضوعی که این‌جا قصد دارم در آن کندوکاو کنم ابعاد بس بزرگی دارد. از این روی نه می‌توانم تام و تمام بدان پردازم و نه آن را در یک مقاله تنها بگنجانم. پس ناگزیرم کاوشم را به ایران محدود کنم و تنها یک لشکر را بررسی کنم: لشکر مغول در نخستین یورشش به ایران. عوامل چندی این‌جا را بهترین جا و این زمان را بهترین زمان برای بررسی موضوع نشان می‌دهد. اولاً لشکر مغول را اغلب از بزرگ‌ترین لشکرهای عشایری می‌دانند که مزایای سرعت و تحرک را کامل به نمایش می‌گذارد. ثانیاً از این دوره است که استثنائاً منابع خوبی در دست داریم: فتح ایران و سال‌های پیش از آن در چند تاریخ مکتوب مستقل، با محوریت شخصیت‌های متفاوت، مستند شده است. جوینی که تاریخش را در حول و حوش سال ۶۵۸ ه.ق/۱۲۶۰ م نوشت در

۲. برای مثال، بنگرید به:

Kennedy, *Armies of the Caliphs*, 195-98; Lapidus, *History of Islamic Societies*, 139-41, 278.

3. Hodgson, *Venture of Islam*, 2:64-69; Hourani, *History of the Arab Peoples*, 130-46.

خدمت مغولان بود. جوزجانی طبقات ناصری را [همان سال] برای سلاطین دهلی نگاشت. دیدگاه خوارزمشاهیان در اثری به نام سیرت السلطان جلال‌الدین مطرح شد که زندگی‌نامه جلال‌الدین خوارزمشاه است و نسوی در دهه ۶۴۰/ دهه ۱۲۴۰ آن را به رشته تحریر درآورد. سرانجام، کتابی هم از سده چهاردهم م داریم زیر عنوان تاریخ‌نامه هرات از سیفی هروی که شامل گزارش‌های پخش‌شده در منطقه اوست.

سپاه مغول به انضباط و مهارت و کفایتش مشهور بود و فرماندهانش ظاهراً می‌توانستند از همه جمعیت مرد بزرگسالان سربازگیری کنند. مغولان را قوم مسلح نامیده‌اند. از این روی عجیب به نظر می‌رسد که دقیقاً همین قوم به فکر ایجاد شبکه‌ای از ارتش‌های منطقه‌ای با استفاده از جمعیت یک‌جانشین افتاده باشد. مغولان در سرتاسر متصرفاتشان سرشماری انجام دادند و قلمروها و رعایای جدیدشان را به واحدهایی برحسب تومان [= ۱۰,۰۰۰] تقسیم کردند: مناطقی که گویا هر کدام می‌توانستند ۱۰,۰۰۰ مرد جنگی بسیج کنند.^۴ پرسش‌هایی درباره این ارتش بی‌پاسخ مانده است. باید دریابیم که چرا مغولان بی‌درنگ در صدد ایجاد ارتش‌های ثابت برآمدند و این ارتش‌ها از چه کسانی تشکیل می‌شد. اگرچه سرشماری و اصل سربازگیری تقریباً همگانی بی‌گمان تازگی داشت، بسیاری از سربازانی که مغولان به خدمت گرفتند یحتمل با زندگی نظامی آشنا بودند. پرسش دیگر این است که چگونه و چرا مغولان از آغاز لشکرکشی‌شان به فرارودان/ماوراءالنهر در سال ۱۲۱۹/۶۱۶ از سپاهیان محلی استفاده کردند. سرانجام می‌خواهم به مسائل سیاسی پردازم و موضوع را از دیدگاه قدرت‌های محلی‌ای که با مغولان تعامل داشتند بینم و عواملی را که به اتحاد یا اختلاف منجر می‌شد بشکافم. کشورگشایی‌ها فرصت مغتنمی فراهم می‌آورد برای واکاوی فایده استفاده از سربازهای یک‌جانشین در سپاه عشایری، و انگیزه ایرانیانی که بدان می‌پیوستند.

باید تصریح کنم که یافته‌های من نتیجه پژوهشی است که بسیار مانده تا تکمیل شود. جز از دوره تیموریان و تا اندازه‌ای کمتر دوره مغولان، اطلاعات من از منابع ثانوی یا آثار ترجمه‌شده است. دیگر این‌که من تنها به ایران و آن هم بیشتر شرق ایران پرداخته‌ام. نمی‌توانیم فرض کنیم که همه منطقه‌ها یکسان‌اند. پس یافته‌های مرا باید مشروط دانست. آنچه من در این‌جا عنوان می‌کنم بیشتر دعوت به تحقیق بیشتر است تا تحلیلی جامع و مانع. من نه قادرم توصیف کاملی از نقش سربازهای یک‌جانشین در لشکرهای عشایری به دست دهم و نه می‌توانم ثابت کنم که همه دودمان‌های عشایری به‌فراوانی از سربازهای

یک‌جانشین استفاده می‌کردند. با این همه امیدوارم در این مورد جای تردید باقی نمانده باشد که فعالیت نظامی برای جمعیت‌های یک‌جانشین — دست‌کم در ایران — عادی بود و در سیاست‌های دولت‌های بزرگ منطقه‌ای تأثیر داشت.

نیروی انسانی نظامی در ایران

در سال‌های گذشته، نیروی انسانی نظامی در خاورمیانه پیشامدرن و مشارکت جمعیت‌های شهری در دفاع شهری مورد توجه فزاینده قرار گرفته است. بر پایه مقاله کلود کائن درباره خودمختاری شهرها در منطقه شرق مدیترانه، چند پژوهشگر — که برخی از آن‌ها هم مقاله در این کتاب دارند — نشان داده‌اند که ایرانیان شهرنشین در دفاع شهری و در تصمیم‌گیری در این زمینه که آیا حاکمیت قدرت خارجی معینی را بپذیرند یا خیر سهیم بوده‌اند.^۵ دبوراً تور در کتاب جدیدش موضوع را با نظر به پدیده «عیاری» کاویده است و در زمینه جمعیت شهری فعال در مرزها در دفاع از دیدگاه اسلامی‌شان و در جنگ با تهدیدهای محسوس داخلی مطالعه کرده است.^۶ یورگن پاؤل به خارج از شهرها نگاه کرده و نشان داده است که در اوایل دوران اسلامی، ایرانیان روستایی و همچنین شهری گاهی توانمندی نظامی از خود بروز داده‌اند و امکان استفاده از داوطلبان برای دفاع یا زیر لوایی مذهبی وجود داشته است؛ برخی از آن‌ها با سنت «عیاری» ارتباط داشته‌اند. در عهد سامانیان، که قدرت هنوز در دست طبقه زمیندار اولیه (دهقان‌ها) بود، سربازگیری انبوه اهمیت داشت، ولی گمان می‌رود که بعد اهمیتش را از دست داده است.^۷ در مقاله حاضر می‌خواهم تحقیق را در زمان و مکان جلوتر ببرم و این گمانه را بررسی کنم که بسیاری از اهالی روستاها و زمینداران محلی بدون توجیه مذهبی در اقدامات نظامی حضور داشتند، و نه فقط گهگاه یا در حاشیه. پژوهش خود من نشان داده است که نیروی نظامی منطقه‌ای در اواخر دوران مغول اهمیت داشت. در دوره تیموریان لشکرهای شامل سربازان ایرانی، اعم از پیاده و سوار، بخش بزرگی از نیروهای نظامی را در لشکرکشی‌های دور و نزدیک تشکیل می‌دادند. حاکمان محلی که از تیمور شکست می‌خورند موظف می‌شدند که در لشکرکشی‌های بزرگ شرکت کنند و سرباز بدهند. این مردان و جانشینان آن‌ها سپس بخشی از ارتش‌های ایالتی می‌شدند که فرماندهان آن‌ها امیران حاکم بودند. اما این

5. Cahen, *Mouvements populaires*.

در مورد پژوهش‌های تازه مثلاً بنگرید به:

Jürgen Paul, "The Seljuq Conquest(s) of Nishapur," Deborah Tor "Privatized Jihad," and David Durand-Guédy, "Iranians at War," all in *Iranian Studies* 38, and Manz, "Nomad and Settled," 425-57.

6. Tor, *Violent Order*.

7. Paul, *Herrscher, Gemeinwesen, Vermittler*.

نیروها کل ارتش‌های ایالتی را تشکیل نمی‌دادند. افزون بر آن‌ها ارتش‌های ترک و مغول هم بودند؛ نیز سربازانی که از نواحی، اعم از کوهستانی و زراعتی، می‌گرفتند، یا زیر دست مقامات منصوب حاکم خدمت می‌کردند یا تحت امر فرماندهان ایرانی که بی‌واسطه از تیموریان دستور می‌گرفتند. کشاکش‌های جانشینی، که بین تیموریان شایع بود، اطلاعات سودمندی از افراد ارتش‌های محلی و ایالتی فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که رهبری، در لایه پایین‌تر، هم ممکن بود از شهرنشینان باشد و هم از اعضای خانواده‌های زمینداری که منصب نظامی داشتند و پایگاه قدرتشان بیرون از شهر بود.^۸ پس با اطمینان می‌توان گفت که در سده‌های چهاردهم و پانزدهم م طبقه زمیندار هنوز فعالیت نظامی داشت و حضور در ارتش راهی برای پیشرفت بود.

در نوشته‌های پیشینم گفته بودم که ارتش‌های منطقه‌ای تیموریان احتمالاً یادگار ارتش‌های منطقه‌ای ایلخانیان بود.^۹ آن توضیح دیگر مرا راضی نمی‌کند، چه روشن است که طبقه نظامی زمینداری که سربازان خود را داشت پیش از مغولان نیز بود. تاریخ نخستین یورش مغول در سال‌های ۶۱۶-۶۲۰/۱۲۱۹-۱۲۲۳ حاکی از مشارکت سیاسی و نظامی فعالانه نیروهای محلی ایرانی است که له یا علیه مغولان می‌جنگیدند. پس نیروهای منطقه‌ای ایرانی، حاکمان محلی و طبقه نظامی زمیندار نه بعد از دوره سامانی از بین رفتند و نه در دوره مغول از نو پیدا شدند: در سراسر تاریخ سده‌های میانه ایران وجود داشتند.

بدبختانه، یافتن اطلاعات دقیق از نیروی انسانی نظامی ایرانی دشوار است؛ به چند علت. اولی برمی‌گردد به عرفی ادبی و تاریخی. هم تاریخ‌های سده‌های میانه و هم ژانرهای دیگر تقریباً بدون استثنا بر تفاوت جمعیت‌های عشایری با جمعیت‌های یک‌جانشین انگشت می‌گذارند و از هر کدام در قالب ثابتی می‌نویسند. ارتش با غلامان و عشایر نسبت داشت و دون شأن سواران بود. از این روی، حتی هنگامی که فرماندهان ایرانی فعال و مهم بودند، فعالیت آنان معمولاً دست‌کم گرفته می‌شد و ارتش ثابت متشکل از عشایر و غلامان جنگی اهمیت داشت.^{۱۰} بزرگ‌ترین مسئله سکوت منابع است، که کمابیش یکسره چشم به دربار و شهرها دارند و در شهرها نیز تنها پیگیر فعالیت‌های بزرگان غیرنظامی‌اند. مهم است که همواره میزان بی‌اطلاعی‌مان از روستاها و حتی بسیاری از شهرهای ایران را در نظر داشته باشیم. از شهر بزرگی مانند قم در دوره‌های بلندی تقریباً هیچ اثری در اسناد تاریخ سیاسی ایران نیست و

8. Manz, "Military Manpower," ead., *Power, Politics and Religion*, 123-26.

9. Ead., *Rise and Rule of Tamerlane*, 96-100.

10. Durand-Guédy, "Iranians at War," 588-90.

بسیاری از تاریخش بازبایی ناپذیر است.^{۱۱} اگرچه از والی‌های منصوب دودمان‌های حاکم در شهرهای بزرگ و مراکز ایالت‌ها مثل ری و اصفهان و شیراز و هرات خبر داریم، غالباً محال است بتوانیم دریابیم که حاکمیت دولت در این شهرها تا کجای بیرون آن‌ها نافذ بود و حکومت تا چه اندازه در شهرهای کوچک‌تر نمایندگی می‌شد. تا پا از کلان‌شهرها بیرون می‌گذاریم، خود را در شرق عدن می‌یابیم — در آن برهوت رازناکی که قابیل تبعید شد و آن‌جا همسری یافت که به گفتهٔ راوی اعظم پیش از آن وجود نداشت. جغرافی‌نویسان به این نقاط سفر می‌کردند؛ همین‌طور مأموران مالیات. می‌دانیم که ممر درآمد بسیاری از نخبگان شهری املاکشان در بیرون شهرها بود. با این همه، تنها چیزی که از بیشتر نواحی می‌دانیم اطلاعات پراکنده یا اوصاف اجمالی شهرها و راه‌ها و کشتزارهاست. نه در تاریخ‌های دودمان‌ها و نه در غالب تاریخ‌های محلی، دانسته‌های دندان‌گیری از جمعیت‌های روستایی یافت نمی‌شود.

در نبود اطلاعات کافی، نقش شهرهای کوچک‌تر و جمعیت‌های روستایی در تاریخ را تنها می‌توان حدس زد. خواه‌ناخواه باید فهم خود از رابطهٔ حکومت و جامعه را مبتنی کنیم بر مفروضاتمان دربارهٔ ماورای بخش‌های کوچک جامعه‌ای که منابعمان توصیف می‌کنند. پس باید به دقت بنگریم که منطقه‌ها و جمعیت‌های بیرون از تصویر را چگونه مجسم می‌کنیم. اساساً «هنجار» را چه می‌دانیم؟

تصور ما از جامعهٔ بزرگ را آثاری که می‌خوانیم، و لذا بخش کوچکی از جامعهٔ باسواد که در قالب ثابتی می‌اندیشیدند، شکل داده‌اند. ولی می‌ارزد که بکوشیم از آن فراتر رویم. باید حک و اصلاحی در چند مورد انجام دهیم تا دیدگاهمان را بگسترانیم و اندازهٔ نیروی انسانی نظامی را که یحتمل وجود داشته است دریابیم. نخست باید به یاد داشته باشیم که نام شهر به اطرافش نیز اطلاق می‌شد. برای مثال، سپاهیان اصفهان یا نیشابور احتمالاً سربازانی از آبادی‌های پیرامون را هم در بر می‌گرفتند. یا هنگامی که از رقابت دو شهر با یکدیگر سخن می‌رود، ممکن است رقابت نه‌تنها شهری که منطقه‌ای هم باشد.^{۱۲}

اصلاح بزرگ‌تری به تعریف جمعیت‌های «مرکزی» و «حاشیه‌ای» برمی‌گردد. عشایر و کوهپایه‌نشینانی که برای ارتش استخدام می‌شدند اغلب حاشیه‌ای به شمار می‌روند؛ از این روی استثنا شمرده می‌شوند، یعنی متفاوت با اکثریت. ولی آیا به‌راستی استثنا بودند؟

11. Drechsler, *Geschichte der Stadt Qom*, 208, 213-38.

12. Durand-Guédy, "Iranians at War," 595; Manz, *Power, Politics and Religion*, 123-24; Paul, "Seljuq Conquest(s) of Nishapur," 581-82.

نباید فراموش کنیم که تنها نسبت کوچکی از اراضی خاورمیانه قابل کشت عمقی و مشروب است. روستایی‌های نواحی زراعی بزرگ و عشایر صحرائشین در دو سر طیف شیوه‌های زیستی قرار می‌گیرند که برای تأمین معاش از اقلیمی بدقلق پدید آمده است. زمین‌های مشروب تسلیم دشت‌ها و کوه‌ها و بیابان‌هایی می‌شود که اهالی‌شان را «حاشیه‌ای» به شمار می‌آورند — کوهپایه‌نشینی که زراعتی حاشیه‌ای را با مشاغل جنگلی می‌آمیزند، دامدارانی که کشاورزی را با کوچ‌های موسمی ترکیب می‌کنند، و البته خود عشایر. شیوه‌های زندگی آن‌ها کاملاً جدا از یکدیگر نبودند. کردها و لرها و دیگران هم کشاورزی داشتند و هم زندگی عشایری. غله می‌کاشتند، گوسفند پرور می‌کردند، و سرباز — هم سوار و هم پیاده — پرورش می‌دادند برای همسایگان‌شان. این اقوام در بخش بزرگی از خاک ایران و در اطراف بیشتر شهرهای بزرگ حضور داشتند. پس جمعیت‌های شهره به دادن سرباز نه کوچک بودند و نه کاملاً جدا. اگر حاشیه‌ای بودند، باید فرض کنیم که حاشیه‌های بس بزرگی را تشکیل می‌دادند.

حک و اصلاح آخری که می‌خواهم پیشنهاد کنم این است که اهمیت قدرتمندان محلی را از نظر دور نداریم: حاکمانی که با همسایگان‌شان، بستگان‌شان، و خاندان‌های بزرگ‌تر بر سر حاکمیت در قلمروهایی با اندازه‌ها و ثروت‌های متفاوت گلاویز می‌شدند. در ذیل این خاندان‌ها بسی فرماندهان تابعی بودند که گاهی برای چالش با حاکمان‌شان قدرت کافی داشتند. این مردان که پیوسته در جنگ بودند لشکرهایی داشتند که از جمعیت‌های محلی تشکیل می‌شدند، اما کمتر به نام عشیره‌ای یا قبیله‌ای شناخته می‌شدند. برخی دودمان‌های محلی از اهمیت کافی برخوردار بودند که در تاریخ‌ها ذکر شوند، ولی از بیشتر آن‌ها گذرا یاد می‌شود و آن هم بیشتر به عنوان یاریگر یا موی دماغ دولت مرکزی. این خاندان‌های کوچک به‌تنهایی نمی‌توانستند قدرت بزرگ منطقه را به چالش بکشند، اما چون دست به دست هم می‌دادند نیروی بزرگی می‌شدند. اگر اطلاعاتی از این مردمان به دست آوریم، می‌توانیم دریابیم که چه تعداد خاندان کوچک در منطقه بودند، چه مقدار قلمرو داشتند، و چه اندازه در سیاست فعال بودند. با بهره‌گیری از این اطلاعات ریز است که می‌توان تصویر دقیق‌تری از نقشه سیاسی و نظامی ایران در سده‌های میانه به دست آورد.

رجال منطقه‌ای و نیروی انسانی نظامی در ایران پیش از حمله مغول

در طول دو سده پیش از حمله مغول، ایران — به‌ویژه مناطق شرقی‌اش — غالباً صحنه کارزار بین دودمان‌های مختلف بود. این وضع، برای قدرت‌های منطقه‌ای کوچک‌تر،

هم فرصت ایجاد می‌کرد و هم خطر؛ از این روی بیش از حد معمول در تاریخ‌های این دوره به این قدرت‌ها اشاره می‌شود. من چند منطقه ایران را بررسی خواهم کرد تا ببینم چه نوع کسانی فعالیت نظامی داشتند و امکان استفاده از آن‌ها برای مغولان فراهم بود. از منطقه شرق دریای خزر آغاز خواهم کرد، به شرق و سپس جنوب خواهم نگریم، و بعد به فارس در غرب این منطقه و آن‌گاه لرستان خواهم پرداخت. بسیاری از اطلاعاتی را که این‌جا خواهم آورد همه می‌دانند؛ نمی‌خواهم چیز تازه‌ای کشف کنم؛ تنها قصد دارم قطعه‌های پراکنده منطقه‌ای را در کنار هم بچینم تا تصویری از مجموع آن‌ها به دست آورم.

مازندران یا طبرستان، منطقه‌ای که در کناره جنوب شرقی دریای خزر کشیده شده است، در بخش بزرگی از تاریخ اسلامی میزبان دودمان‌های مستقلی بود. اگرچه نقاطی از آن در پناه جنگل بودند و رشته‌کوه البرز هم آن‌ها را از نواحی جنوبی جدا می‌کرد، در شرق با نواحی مجاور روابط نزدیکی داشتند. در سده‌های هشتم تا چهاردهم م، خاندان باوندی [حکومت ۴۵-۷۵۰ ه.ق] که نسبش را به ایران باستان می‌رسانید قلمرو پهناوری داشت که گاهی تا دامغان و سمنان را در بر می‌گرفت. ارتش‌های آن را گویا روستاییانی تشکیل می‌دادند که بسیاری از ایشان برای خانواده‌های زمیندار تابع باوندیان می‌جنگیدند.^{۱۳} باوندیان توان سرکشی در برابر قدرت‌های بزرگی مانند بوییان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان را نداشتند و در دوره‌هایی که ایران حکومت مرکزی داشت به مثابه تیولدار آن در قلمرو خویش حکومت می‌کردند. فعالیت نظامی آن‌ها تقریباً تمامی نداشت، زیرا اعضای خاندان حاکم همواره بر سر قدرت با یکدیگر در ستیز بودند، به دیگر قلمروهای مجاور خزر شبیخون می‌زدند، در ارتش‌های قدرت‌های خارجی خدمت می‌کردند، و هرگاه قوت می‌گرفتند در صدد گسترش قلمرو خود برمی‌آمدند.^{۱۴} حتی در مواقع ضعف نیز گاهی باوندیان می‌توانستند نیروهای سلجوقی را که برای سرکوبشان گسیل می‌شدند شکست دهند.^{۱۵} در اواخر دوران سلجوقی، تیره تازه‌ای از آن‌ها تحت عنوان اسپهبدان یا ملکان مازندران در گرگان و قومس دامن گسترده. سران آن روابط نزدیکی با سلجوقیان متأخر و خوارزمشاهیان داشتند، به طرف‌های ناهمساز سرباز می‌دادند و در کشمکش‌های میان خودشان از سربازان سلجوقی کمک می‌گرفتند.^{۱۶}

در شرق مازندران، بخش شمال غربی خراسان بود که شهرها و ارتش‌های پرآوازه‌ای

13. Madelung, "Āl-e Bāvand," *Elr*; Rabino, "Dynasties," 397-99.

14. Rabino, "Dynasties," 410, 418-37.

15. *Ibid.*, 422, 425.

16. *Ibid.*, 422-32; Madelung, "Āl-e Bāvand," *Elr*.

داشت. به گواهی منابع موجود، هم سربازان و هم فرماندهان در دوره‌های سامانی و غزنوی و سلجوقی فعال بودند و نیروی پیاده و اندکی نیروی سوار در اختیار شاهان می‌گذاشتند.^{۱۷} گفته می‌شود که ارتش غزنوی پیاده‌نظام سنگین از مرو و بلخ و سرخس و سرباز از سیستان و غزنه داشت.^{۱۸} افرادی از شهرهای خراسان و توابعشان در کشاکش‌های داخلی نیز شرکت داشتند. یورشی به نیشابور در سال ۱۰۳۴/۴۲۵ به سرکردگی افرادی از توس و یاریگری افرادی از شهرهای دیگر به‌ویژه ایبورد انجام گرفت. نیروهای توس و ایبورد را ۳۰۰ سوار و پنج تا شش هزار پیاده گزارش کرده‌اند؛ و نیروهایی که یکی از فرماندهان غزنوی در برابرشان به خدمت گرفته است ۲,۰۰۰ پیاده و چندصد سوار بوده‌اند.^{۱۹} شهرهای دیگری که در مبارزات مسلحانه محلی از آن‌ها یاد می‌شود سبزوار و اصفهان و جوین و بیهق بوده‌اند. بیهق حاکمانی داشت از خاندان سالاریان که از نسل یک «رئیس» بودند — رئیس درجه‌ای نظامی بود.^{۲۰} هرچند مشهور است نیشابور در سال ۱۰۳۸/۴۲۹ که سپاه سلجوقی به سراغش آمد بر آن شد که ایستادگی نکند، با این حال نیروهای نظامی داشت. یکی از کسانی که تسلیم شدن شهر را هماهنگ کردند ابوالقاسم نامی بود که از او به عنوان سالار بوزجان یاد می‌شود. او سه تا چهار هزار سرباز از منطقه داشت و سپس طغرل‌بیگ شهر را به او سپرد.^{۲۱} یورگن پاؤل نشان می‌دهد که دیگر نباید برچسب‌هایی از قبیل راهزنان یا اوباش را که به جنگاوران خراسانی نسبت داده می‌شود بپذیریم. اینان ولو سربازهای کاملاً حرفه‌ای نبودند، سلاح و تجربه جنگی داشتند و هم رهبران محلی از آنان استفاده می‌کردند و هم فرماندهان بیگانه.^{۲۲}

سالار بوزجان که در نیشابور به فرماندهی رسید گویا از منطقه قهستان بود که قرن‌ها دودمان‌ها و نیروهای نظامی پرورده بود. قهستان مانند خراسان مراتع وسیعی داشت که به هر سواره‌نظامی کمک می‌کرد.^{۲۳} در آستانه حمله مغول، قهستان را پایگاه قدرت بالنده‌ای می‌یابیم به رهبری ابوبکر بن علی (خواجه رضی) زوزنی، مستقر در زوزن که شهر مهمی در منطقه خواف بود. خواجه رضی در آغاز به حاکم پیشین زوزن خدمت می‌کرد و سپس با او کمر به خدمت سلطان [علاءالدین] تکش خوارزمشاه (۵۶۷-۵۹۶/۱۱۷۲-۱۲۰۰) بست. دو مرد با نیروهای کمکی که از خوارزمشاه گرفتند رهسپار فتح مناطق جنوبی برای خود و خوارزمشاه شدند. در کنار آن‌ها فرماندهی

17. Paul, "Seljuq Conquest(s) of Nishapur," 579.

19. Ibid., 168-70; Paul, "Seljuq Conquest(s) of Nishapur", 579-80.

21. Ibid., 254-57; Bowen, "Notes," 105-7.

23. Ibn Ḥawqal, Configuration de la terre, 432, 437-38; Ḥudūd al-Ālam, 102.

18. Bosworth, *Ghaznavids*, 114.20. Bosworth, *Ghaznavids*, 170-71.

22. Paul, "Seljuq Conquest(s) of Nishapur," 578-82.

می‌بینیم از شرق مازندران به نام نصرت‌الدین کبودجامه، که در بخش دیگری از او بیشتر خواهیم گفت.^{۲۴} حاکم زوزن که درگذشت، خواجه رضی حاکم شد و در چند سال هم بخش بزرگی از کرمان را گرفت، هم منطقه کبیج در مکران را از چنگ حاکمش درآورد و هم امیران هرمز را به تسلیم واداشت. با مرگ او حکومت به پسرش رسید و زوزن چندی مرکز دولتی محلی شد. اگرچه خواجه رضی مقداری از قدرتش را مرهون نیروهای خوارزمشاه بود، خود هم ارتشی از سربازان محلی داشت.^{۲۵} در دوره مغول و تیموری دوباره خانواده‌های زمینداری خواهیم یافت که ارتش‌های مستقلی از افراد محلی در این منطقه داشتند.^{۲۶}

در شرق قهستان هرات بود و سپس منطقه کوهستانی غور. غور افزون بر کشاورزی و دامداری به تولید زره و اسلحه مشهور بود؛ و خاندان حاکمش آن‌ها را، به جای خراج، نخست به غزنویان و سپس به سلجوقیان می‌داد. بعضی غوریان در مقام مهندس متخصص در فنون محاصره به غزنویان خدمت می‌کردند.^{۲۷} اواخر قرن دوازدهم م شنسبانیان که تیره‌ای از غوریان بودند از ضعف سلجوقیان بهره بردند و کوتاه زمانی بر قلمرو پهناوری از گرگان تا غزنه حاکم شدند. اهالی غور کوهپایه‌نشینان دلاوری با سنت‌های نظامی بودند و پیاده‌نظام نیرومند و سواره‌نظام سنگین اسلحه‌ای تشکیل می‌دادند. چون حاکمان شنسبانی توسعه قدرت خود را آغاز کردند، سربازانی هم از خراسان گرفتند، اعم از ترک و تاجیک، و همچنین از ترکان خلیج که پیاده‌نظام سبک فراهم می‌آوردند. سپس غوریان نیز غلامان ترک به خدمت گرفتند، اما اینان اکثریت ارتش آن‌ها را تشکیل نمی‌دادند.^{۲۸}

کوه‌های غور گله‌گله دژهایی داشت که مأمّن اعضایی از این خاندان بزرگ ستیزه‌جو و دیگر دودمان‌های غوری، هر یک با مطامع خود، بود. از پایان سده دوازدهم م این خاندان با خوارزمشاهیان در شمال درافتادند و شماری از فرماندهان غوری گاهی طرف خوارزمشاه را می‌گرفتند و گاهی جانب حاکم خود را.^{۲۹} چون خوارزمشاه غوریان را شکست داد و قلمرو ایشان را از آن خود کرد، چند امیر به ارتش خوارزم پیوستند و زود صاحب قدرت در آن شدند.^{۳۰}

سیستان هم شاهان خود را داشت، که گاهی تیولدار قدرت‌های بزرگ بودند، اما

۲۴. حافظ ابرو، جغرافیه، ۴۵:۳. نیز بنگرید به:

Adle, "Contrée redécouverte," 25-26.

25. Adle, "Contrée redécouverte." ۳۴ در مورد ارتش بنگرید به صفحه

26. Manz, *Power, Politics and Religion*, 95-97.

28. Jackson, *Delhi Sultanate*, 11-18, 61.

30. Jackson, "Fall," 231-32.

27. Bosworth, *Ghaznavids*, 121; id., "Ghurids," *EIr*.

29. Jackson, "Fall;" Siddiqui, "Shansabani Dynasty."

همیشه دست‌کم نیمه‌استقلالی داشتند، با سربازان کافی برای حفظ نظم و مشارکت در لشکرکشی‌های خارجی. از سال ۱۰۷۳/۴۶۵ تا اوایل دوران مغول، سیستان در دست خاندان نصری بود که نخست از سلجوقیان، سپس از غوریان، و بعد از خوارزمشاهیان فرمان می‌بردند. حاکمان نصری با چالش‌هایی، هم از درون خاندان خود و هم از جانب دودمان‌های محلی دیگر، روبه‌رو بودند و گویا بر آن‌ها برتری داشتند. از آن‌جا که سیستانی‌ها تیولدار دیگران بودند باید به اختیاردارشان اغلب برای لشکرکشی‌های دور سرباز می‌دادند. در سال ۱۱۷۲/۵۶۸-۱۱۷۳ سربازانشان در طالقان* و مرو برای غوریان در برابر سلطانشاه خوارزمشاهی جنگیدند؛ یک سال بعد برای لشکرکشی فاجعه‌بار علیه تکش، شاه خوارزمشاهی، سرباز دادند؛ و سال ۱۲۰۰/۵۹۷-۱۲۰۱ سربازانشان برای غوریان جنگیدند تا مانع از نفوذ سلطان محمد خوارزمشاه به خراسان شوند. اندکی بعد در سال ۱۲۰۷/۶۰۴-۱۲۰۸ سپاهی سیستانی برای محاصره هرات به خوارزمشاه کمک کرد. سرانجام در سال ۱۲۱۸/۶۱۵-۱۲۱۹ آن‌ها برای دفع حمله مغول به ارتش خوارزمی یاری دادند.^{۳۱}

در جنوب سیستان دیدیم که کیج در مکران قلمرو مستقلی بود که حاکمی محلی داشت، تا این‌که مغلوب نیروهای برتر خواجه رضی زوزنی شد. هرمز** که نقطه‌ای کلیدی در مسیر تجارت پرسود در خلیج فارس بود از سال ۱۱۰۰/۴۹۳ صاحب خاندان حاکمی برای خود شد، اگرچه نه چندان نیرومند که بتواند استقلال کاملش را حفظ کند؛ از این روی بیشتر تیولدار حاکمان کرمان یا فارس بود. با این‌که هرمز ثروت و قدرتش را کمابیش مرهون تجارت و کشتی‌هایش بود، حاکمانش در خشکی نیز می‌جنگیدند و دست‌کم چند صباحی ارتشش آن‌قدر قدرت داشت که در انتخاب حاکم اعمال نفوذ کند.^{۳۲}

هرمز هم مرز ایالت فارس بود که آن زمان حاکمان ترکمان‌تباری مشهور به اتابکان سلغوری بر آن حکومت می‌کردند. ما اطلاعاتی از نیروی انسانی منطقه به برکت فارس‌نامه ابن بلخی داریم، کتابی که در آغاز سده دوازدهم میلادی به نگارش درآمده است. ابن بلخی برخلاف بیشتر جغرافیدان‌ها به خصلت مردمان مناطقی که توصیف می‌کند، از جمله میزان فعالیت نظامی آنان، علاقه نشان می‌دهد. شهرها و منطقه‌هایی که جمعیت «سلاح‌ور» دارند به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی در غرب شیراز از خشت تا تیرمردان،

** هرمز نام مشترک شهر و جزیره و تنگه است. م.م.
31. Bosworth, *History of the Saffarids*, 387-404.

* شهری که امروزه در شمال‌شرقی افغانستان واقع شده. م.م.
32. Aubin, "Princes d'Ormuz," 80-89.

و دیگری در جنوب شرقی شیراز از سروستان تا کران در ایراهستان [= لارستان] که جُویم ابو احمد در شرق را هم در بر می‌گیرد. هر جا که راه‌های بازرگانی از قلمرو این مردمان می‌گذرد، معمولاً آن‌ها دزد شناخته می‌شوند. روی هم‌رفته به نظر می‌رسد کشاورزی در این نواحی، گاهی در کنار گله‌داری و شغل‌های جنگلی، معمول بوده است، ولی اغلب در شرایط نامساعد.^{۳۳} در یک مورد می‌دانیم که افراد در ارتش‌های بزرگ‌تری خدمت کرده‌اند. این در ایراهستان بوده که معمولاً آب و هوای توان‌فرسا محافظتش می‌کرده. با این حال به تصرف عضدالدوله دیلمی درآمده که نوشته‌اند ۱۰ هزار سرباز از منطقه در سپاهش داشته است.^{۳۴}

در شرق فارس منطقه دارابگرد بود که قبیله اسماعیلیان* در آن حکم می‌راندند. شماری از این قبیله‌ها که برخی کوچ‌نشین و معدودی یک‌جانشین بودند طایفه ایرانی شبانکاره را تشکیل می‌دادند. این طایفه در واقع ائتلاف موقتی بود از قبیله‌هایی با شغل‌های متنوع و اجداد مختلف از میان جمعیتی که با کار در جنگل، کار بدنی، یا گله‌داری گذران زندگی می‌کردند. در دوره بویان آن‌ها قدرت بیشتری به دست آوردند و ارتش‌هایی برای خود تشکیل دادند و بر قوسی در جنوب شرقی شیراز به مرکزیت کازرون، بوشکانات، جور/فیروزآباد، جهرم و ایج حاکم شدند.^{۳۵} اوایل قرن ششم/دوازدهم که ابن بلخی از ایشان می‌نویسد، شماری از پایگاه‌های خود را از دست داده بودند، ولی هنوز بخش بزرگی از نیروی انسانی نظامی فارس را تشکیل می‌دادند.^{۳۶} اوایل قرن سیزدهم اسماعیلیان در منطقه دارابگرد مستقر بودند و تنها بخش مهم از طایفه شبانکاره به شمار می‌رفتند. در نواحی شرقی فارس حکومتی موروثی داشتند که دو بار شمال کرمان را اشغال کرد ولی نگه نداشت.^{۳۷}

در شمال غربی فارس لرستان بود، منطقه‌ای کوهستانی که بیشتر جمعیت آن را عشایر دامدار تشکیل می‌دادند. در سده دوازدهم آن‌جا دو خاندان محلی به قدرت رسیدند: «لر کوچک» در شمال غرب و «لر بزرگ» در شرق. حاکمان لر بزرگ کمر به خدمت ملوک سلغری فارس بستند، برای آنان با دیگر عشایر جنگیدند، و سپس لرهای بزرگ و کوچک هر دو تیولداران مغولان شدند و در ارتش آنان خدمت کردند.^{۳۸} نکته قابل توجه این‌که هرچند حاکمان لر ظاهراً تبار عشایری داشتند و همراه اتباع خود کوچ می‌کردند،

۳۴. همان، ۱۸۸-۱۸۹.

۳۵. همان، ۱۶۴-۱۶۷؛ نیز

Aubin, *Émirs mongols et vizirs persans*, 69-71.

۳۳. ابن بلخی، فارس‌نامه، ۱۶۸، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۲-۱۹۶.

* نسبتی با فرقه هفت امامی اسماعیلیه نداشته‌اند. — م.

۳۶. ابن بلخی، فارس‌نامه، ۲۳۶-۲۳۹.

37. Aubin, *Émirs mongols et vizirs persans*, 71-72; Büchner and Bosworth, "Shabānkāra," *EP*; Bosworth and Jackson, "Shabānkāra," *EP*.

38. Minorosky, "Lur-i Buzurg," and "Lur-i Kūčik," *EP*.

لشکرشان تنها سواره‌نظام نبود. جویی می‌نویسد سال ۱۲۱۹/۶۱۶ که خوارزمشاه با یورش مغول روبه‌رو شد، حاکم لر بزرگ پیشنهاد کرد در منطقه او پناه بگیرد و ۱۰۰ هزار سرباز پیاده از لرستان و فارس و شولستان [=ممنسی] بگیرد.^{۳۹} ولو عدد به نظر گزاف باشد، اتابک پیشنهاد گردآوری نیروی انبوهی را داده بود و همه پیاده بودند. بعدها در خدمت مغولان اتابکی را می‌بینیم که فرمانده ۲,۰۰۰ سوار و ۱,۰۰۰ پیاده است.^{۴۰}

بدین‌سان در همه یا بسیاری از نقاط ایران سربازگیری به قصد جنگیدن برای رهبران‌شان و گهگاه رهبران دیگر متداول بود. در مناطقی که گفتیم، انواع اقلیم‌ها و جمعیت‌ها را می‌بینیم، از ساکنان شهرها و آبادی‌های پیرامونشان گرفته تا کوهپایه‌نشینان و گاهی عشایر. بخشی از قدرت بسیاری از حکومت‌های منطقه‌ای در گرو نیروهایی بود که فرماندهان نیمه‌مستقل نقاطی از قلمرو آن‌ها برایشان فراهم می‌آوردند. هرگاه اینان برای قدرتی خارجی نمی‌جنگیدند، به احتمال قوی با یکدیگر بر سر فرادستی می‌جنگیدند. از این روی ارتش‌ها باید تقریباً ایامی از هر سال را در جنگ گذرانده باشند. سربازان آن‌ها و مردمان کلان‌شهرها و توابعشان منبع بزرگی از نیروی انسانی موجود را تشکیل می‌دادند.

سهام حاکمان عشایری و لشکرهای یک‌جانشین در فتوحات مغول

سپاه مغول به مجرد عبورش از مرز فرارودان/ماوراءالنهر آغاز به سربازگیری کرد. استفاده از جوانان به عنوان گوشت دم توپ بر کسی پوشیده نیست، ولی از نقش بزرگی که نیروی انسانی ایرانی در سپاه مغول ایفا کرد کمتر سخن رفته است. اگر منابع را دقیق بخوانیم متوجه دگرگونی سریعی در استفاده از سربازان ایرانی می‌شویم: در حالی که ابتدا به آسانی خرج می‌شدند، دیری نگذشته دوشادوش مغولان می‌جنگیدند و گاهی بخش مهمی از لشکر ایشان می‌شدند.

نباید شگفت‌انگیز باشد که مغولان نیروهای ایرانی یک‌جانشین را به کار می‌گرفتند؛ سربازان بسیاری از چین و آسیای میانه از پیش در خدمت آن‌ها بودند. مغولان در لشکرکشی‌هایشان به شمال چین در سال‌های ۱۲۱۱-۱۲۱۵م به سربازان فراری از ارتش [خاندان] جین خوشامد گفته و پاداش داده بودند.^{۴۱} هنگامی که چنگیزخان به خوارزمشاه حمله کرد، بیشتر ارتشش را با خود آورد؛ ولی سپهسالارش موخولای را با ۲۳ هزار

39. Juwaynī, *World-Conqueror*, 383-84.

۴۰. او یوسف شاه بود که به سلطان احمد تگودار کمک کرد. بنگرید به: Minorsky, "Lur-i Buzurg," and "Lur-i Kūčik," *EP*.
41. Allsen, "Rise of the Mongolian Empire," 357-58.